

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله تعالى على سيدنا و نبينا ابوالقاسم محمد و على آله
الطيبين الطاهرين المعصومين لا سيما بقية الله فى الارضين ارواحنا فداه و عجل الله
تعالى فرجه الشريف.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الصَّديْقَةِ قَاطِمَةَ الرِّكْبَةِ حَبِيبَةِ حَبِيبِكَ وَ نَبِيِّكَ وَ أُمَّ أَحِبَّائِكَ وَ أَصْفِيائِكَ الَّتِي
اُنْتَجَبَتْهَا وَ فَضَّلَتْهَا وَ اخْتَرَتْهَا عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ اللَّهُمَّ كُنِ الطَّالِبَ لَهَا مِمَّنْ طَلَمَهَا وَ
اسْتَحَفَّ بِحَقِّهَا وَ كُنِ النَّائِرَ اللَّهُمَّ يَدْمِ أَوْلَادِهَا اللَّهُمَّ وَ كَمَا جَعَلْتَهَا أُمَّ أَيْمَةِ الْهُدَى وَ خَلِيلَةَ
صَاحِبِ اللِّوَاءِ وَ الْكَرِيمَةِ عِنْدَ الْمَلَأِ الْأَعْلَى فَضَّلْ عَلَيْهَا وَ عَلَى أُمِّهَا حَدِيجَةَ الْكُبْرَى صَلَاةً تُكْرِمُ
بِهَا وَجْهَ أَبِيهَا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ تُقَرِّ بِهَا أَعْيُنَ دُرِّيَّتِهَا وَ أُلُغْهُمْ عَنِّي فِي هَذِهِ
السَّاعَةِ أَفْضَلَ التَّحِيَّةِ وَ السَّلَامِ.

بحث در ادله دالّی بر وجوب اعتقاد قلباً به دو امری بود که در تفسیر اول و ثانوی قلب
فرموده شده بود. به روایات واردهی در باب تسلیم هم ممکن است که استدلال بشود.
این روایات، روایت متعددی است در کافی شریف، اصول کافی جلد اول باب التسلیم و
فضل المسلمین، قسمتی از این روایات جمع‌آوری شده در جاهای دیگر هم وجود دارد
ابتداءً من این روایت را از محاسن برقی می‌خوانم به خاطر این که در حقیقت به آیهی
شریفة می‌شود استدلال کرد از این جهت آن را مقدم می‌داریم. «عنه عن ابيه» یعنی
برقی، احمد بن محمد بن خالد برقی عن ابيه، پدرش «محمد بن خالد عن سعد بن مسلم
عن ابيه عن سعدان بن مسلم عن ابي بصير قال: سألت أبا عبد الله ع عن قول الله عزَّ و
جلَّ- إِنَّ اللَّهَ وَ مَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِيمًا قَالَ
الصَّلَاةُ عَلَيْهِ وَ التَّسْلِيمُ لَهُ فِي كُلِّ شَيْءٍ جَاءَ بِهِ» سَلِّمُوا تَسْلِيمًا یعنی التسلیم له فی کلّ
شیء جاء به، هر حکمی را که آورده است و هر مطلبی را ولو حکم نباشد هر مطلبی را
که ایشان فرموده است تسلیم در مقابل او و پذیرش او و التزام به او، این یک روایت که
حالا این «التسلیم له» فعلاً مناقشات و بحث‌هایش را می‌گذاریم تا این چند تا روایت
خوانده بشود بعد عرض می‌کنم این یک روایت که به آن استدلال شده.

روایت اول همین باب التسلیم و فضل المسلمین «عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ
عِيسَى عَنِ ابْنِ سَيَّانٍ عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ سَدِيرٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنِّي
تَرَكْتُ مَوَالِيكَ مُخْتَلِفِينَ يَتَّبِرُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ» چند قطبی شدند این‌ها از آن‌ها تبرّی
می‌جویند آن‌ها از این‌ها تبرّی می‌جویند، مشکلی که امروز هم هست آن روز هم بوده
«قَالَ فَقَالَ وَ مَا أَنْتَ وَ ذَاكَ» شما خلاصه به این کارهای چکار داری؟ خودت را از این
چیزها کنار نگه دار شاید. «إِنَّمَا كُلُّ النَّاسِ ثَلَاثَةٌ مَعْرِفَةُ الْأَيْمَةِ وَ التَّسْلِيمُ لَهُمْ فِيمَا وَرَدَ
عَلَيْهِمْ وَ الرَّدُّ إِلَيْهِمْ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ» ائمه را بشناسند، دو؛ تسلیم باشند و تسلیم و تصدیق

کنند آنچه که وارد می‌شود بر آنها از ائمه علیهم السلام و هر جا هم که اختلاف دارند مطلب را ردّ به ائمه بکنند تا این که آنها برای‌شان روشن بفرمایند اگر صلاح دانستند. این جا هم می‌بینیم «وَالْتَّسْلِيمَ لَهُمْ فِيمَا وَرَدَ عَلَيْهِمْ».

روایت بعد «عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي تَصْرِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُمَانَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ الْكَاهِلِيِّ» این در کافی این جوری است در خود محاسن هم این روایت آمده دیگر آن جا احمد بن محمد بن ابی نصر بلاواسطه از عبدالله الکاهلی نقل می‌کند حمّاد بن عثمان در آن جا واسطه نیست و این حالا منافاتی هم ندارد برای خاطر این که ممکن است ایشان یعنی احمد بن محمد بن ابی نصر ابتداءً مطلب را از حمّاد بن عثمان شنیده بوده که او از عبدالله کاهلی نقل کرده و بعد خودش ملاقات کرده و از او هم بلاواسطه شنیده حالا دیگر از خودش بلاواسطه نقل فرموده است این موارد نمی‌شود گفت که نسخه غلط است یا ارسال دارد و امثال ذلك «قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع لَوْ أَنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ آتَوْا الزَّكَاةَ وَ حَجُّوا الْبَيْتَ وَ صَامُوا شَهْرَ رَمَضَانَ» عملاً همه‌ی این وظایف را انجام بدهند «ثُمَّ قَالُوا لَيْسَ صَتَعَةُ اللَّهِ أَوْ صَتَعَةُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ إِلَّا صَتَعٌ خِلَافَ الَّذِي صَتَعَ» گفتند چرا خدا غیر از اینی که انجام داده انجام نداده؟ یعنی توی دل‌شان یا گفتند به زبان آوردند خلاصه با خدا این قلت و قلت دارند که چرا خدا غیر این کاری را که انجام داده انجام نداده؟ «أَوْ وَجَدُوا ذَلِكَ فِي قُلُوبِهِمْ» یا نه به زبان نمی‌آورند اما توی ضمیرشان توی قلب‌شان این سؤال بود که چرا خدا این کار را کرده یا چرا پیامبر این کار را کرده؟ فرمود که اگر این جور شد «لَكَائُوا بِذَلِكَ مُشْرِكِينَ» ولو همه‌ی اعمال را انجام می‌دهند اما این تسلیم را در مقابل خدا و رسول ندارند توی دل‌شان این قلت است که چرا این کار را کرده؟ چرا خلاف این را انجام نداده؟ «أَوْ وَجَدُوا ذَلِكَ فِي قُلُوبِهِمْ لَكَائُوا بِذَلِكَ مُشْرِكِينَ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ» سپس امام صادق سلام الله علیه این آیه را تلاوت فرمودند «فَلَا وَ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» که دو تا جمله، که « لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ » هیچ سنگینی‌ای احساس نمی‌کنند در نفس خودشان و هم چنین «يُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» که هر دوی این جمله‌ها دلالت می‌کند بر این که باید در مقابل احکام الهی تسلیم بود التزام داشت و انکار نداشت مقرر بود و هكذا. خب این هم به خدمت شما عرض شود که ...

س: ...

ج: در همین روایت؟

س: بله

ج: حالا من شما را تصدیق می‌کنم خبر ثقه حجت است.

س: ...

ج: خب پس دیگر بیّنه قائم شد حالا توی ذهن من این هست که، شاید من آن جایی که دیدم اشتباه بوده یا من الان دارم اشتباه می‌کنم ولی الان خب تصدیق می‌کنم فرمایش حضرتعالی را.

س: ...

ج: حالا این هم مطلبی شد پس این مؤید آن است که من دیدم، ایشان می‌فرمایند که دارالحدیث که این کافی را تصحیح کرده او گفته حماد نباید باشد بنابراین آن نسخه‌ی محاسنی که من دیدم که حماد نداشته، چون محاسن هم که می‌دانید نسخ دارد دیگر، من از آن نسخه در ذهنم بود که ندارد حالا ایشان هم می‌فرماید که این جوری گفته، علی‌ای حالِ حالا

بعد به خدمت شما عرض شود که روایات دیگری هم در همین باب وجود دارد این آخرین روایت را هم بخوانم از این باب، نه آخرین روایت باب است آخرین روایتی که من عرض می‌کنم از این باب، روایت شش همین باب هست در آن‌جا هم هست که «عن یحیی بن زکریا الانصاری» سند می‌رسد به ایشان «عن ابی عبد الله علیه السلام قَالَ سَمِعْتُ يَقُولُ مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَسْتَكْمِلَ الْإِيمَانَ كُلَّهُ فَلْيَقُلِ الْقَوْلُ مِنِّي فِي جَمِيعِ الْأَشْيَاءِ قَوْلُ آلِ مُحَمَّدٍ فِيمَا أَسْرَوْا وَ مَا أَعْلَنُوا وَ فِيمَا بَلَّغَنِي عَنْهُمْ وَ فِيمَا لَمْ يَبْلُغْنِي» باید بگوید که سخن من، حرف من، موقف من، عقیده من، و در همه‌ی امور، فی جمیع الاشیاء، در همه‌ی اشیا چه سیاسی چه اقتصادی، چه اجتماعی، چه امور دیگر، چه اخلاقی، و هر جا و هر چه، قول آل محمد است صلوات الله علیهم اجمعین، چه اعلان کرده باشند و چه نکرده باشند چه به من رسیده باشد فرمایش ایشان چه نرسیده باشد سخن من همان است پس به او ملتزم هستم به او معتقد هستم پس بنابراین به مجموع این روایات وارد شده‌ی در باب تسلیم علاوه بر آن آیات مبارکات استدلال می‌شود بر این که بر ما واجب است که معتقد باشیم ملتزم باشیم مسلّم باشیم هم نسبت به وجوب امر به معروف و نهی از منکر که تفسیر اول است چون بالاخره قول آن‌هاست دیگر، قول خدا و رسول و ائمه، و هم نسبت به آن واجب معتقد به وجوبش باشیم نسبت به آن حرام هم معتقد به حرمتش باشیم. خب به این روایت می‌توانیم تمسک کنیم برای این مطلب که بگوییم خب حالا ولو این‌ها از مراتب امر به معروف و نهی از منکر هم حساب نشوند اما به عنوان یک واجب مستقل این‌ها واجب است که ما معتقد باشیم به این‌ها، قد يُناقَش فی ذلک به این که ممکن است مراد از این روایات تسلیم عملی باشد نه تسلیم قلبی به این که در نفس ملتزم باشیم. بخصوص با توجه به روایات اخیر که خواندیم «فیما بلغنی و لم یبلغنی» پس معنای آن این هست که یعنی به نحو اجمال ما باید چکار کنیم تسلیم باشیم که هر چه آن‌ها فرمودند ما از نظر عمل تسلیم هستیم در انجام آن،

س: ...

ج: حالا عرض می‌کنم. معنا این جوری بکنیم که تسلیم عملی مقصود است این معنا بعضی مشکلات دارد یکی این که آن‌جا داشت فی الاشیاء، در همه‌ی چیزها، فی الاشیاء کلّها، خب در اشیا کلّها، خیلی از اشیا عملی نیست. فرمایشاتی که فرمودند مربوط به مقام عمل نیست مثلاً فرمودند سؤال قبر وجود دارد فرمودند سؤالات قبر این چنینی است برزخ این چنینی است مقاماتی برای ائمه علیهم السلام مثلاً ذکر کردند مطالبی که اصلاً ربطی به عمل ندارد اعتقادات است پس به این قرینه نمی‌توانیم بگوییم مقصود این هست که در مقام عمل فقط، بله روشن است که در مقام عمل ما باید امتثال کنیم به حکم عقلمان، آن وجوب امتثال، «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ» (مائده، 92) است و حکم عقل است که در مقام عمل باید تسلیم باشیم یعنی تسلیم باشیم یعنی چی؟ یعنی اطاعت کنیم یعنی بیاوریم. این روایات معلوم نیست یعنی به این قرینه نمی‌خواهد این را بفرماید چون دایره را قرار نداده چیزهایی که فقط عملیاتی است دایره را اوسع قرار داده شامل می‌شود مواردی را که عملیاتی نیست و مربوط به مقام عمل نیست علاوه بر این همین روایت

اخیری که خواندیم فرمود «فِيمَا بَلَّغْنِي عَنْهُمْ وَ فِيمَا لَمْ يَبْلُغْنِي» خب این چه جور می‌شود چیزی که به ما نرسیده خبر از آن نداریم و احتمال می‌دهیم واجب باشد احتمال می‌دهیم حرام باشد خب به چی ملتزم باشیم؟ به چی در مقام عمل به چی عمل بکنیم؟ دوران امر بین محذورین است خیلی جاها، لعل واجب باشد لعل حرام باشد این‌جا هم التزام عملی نمی‌توانیم بدهیم ولی التزام نفسانی و قلبی می‌توانیم بدهیم می‌گوییم هر چه هست پس بنابراین همان که در روایات دیگر هم هست که اقرار بما جاء به النبی صلی الله علیه و آله و سلم، اقرار داریم این اقرار یعنی چی؟ اقرار نفسی داریم مقرّ هستیم معتقدیم پذیرا هستیم. هر چه آورده است به این عنوان جامع که وجه است و عنوان مشیر است و هر چه در واقع وجود دارد بنابراین استدلال به این روایات بعید نیست تمام باشد برای این که ما بگوییم منتها کلام در این هست که تسلیم آیا با اعتقاد که در عبارت آن بزرگان بود یکی هست؟ اعتقاد و تسلیم مفادش یک چیز هست؟ یا این که نه، تفاوت می‌کند اعتقاد غیر از تسلیم است خب کسی ممکن است اعتقاد به یک چیزی داشته باشد ولی در مقابل او تسلیم نباشد این می‌شود فرض بکنیم چون امام که فرمودند که علم غیر از تسلیم است آقایان دیگر هم فقهای بزرگ و اصولیین دیگر فرمودند غیر از این هست منتها امام می‌فرمود ملازمه بین‌شان هست آن‌ها می‌گفتند ملازمه نیست یعنی می‌شود علم باشد تسلیم نباشد یعنی التزام نباشد ولی امام می‌فرمودند ملازمه هست اما دو تا چیز بودنش را ایشان قبول داشتند کما این که دیگران هم دو چیز بودن، دو مفهوم بودن را قبول داشتند علم امر، آن هم امر. حالا سؤال این هست اعتقاد با تسلیم یکی است یا دوتا است؟ اعتقاد یعنی عقد القلب، عقد قلب یعنی توی قلبش پیوند می‌دهد قلب خودش را با این مطلب که آره همین‌جور است همانی که برایش معلوم شده و علم دارد همان را پیوند می‌زند قلبش را با او و می‌گوید آره همین‌جور است بنابراین تسلیم و اعتقاد و التزام و قبول و پذیرش، این‌ها عبارة آخرای یکدیگر هستند در این‌جا و به حمل شایع که مسلّم یک چیزند به حسب مفهوم اولی هم ظاهراً یک چیزند بنابراین می‌توانیم به این روایات استدلال کنیم منتها ما دو تا مسئله این‌جا داریم که اگر بخواهیم بگوییم و ببینیم با آن دو مسئله چه جور می‌توانیم این مطالب را جمع بکنیم؟ مسئله‌ی اول این هست که خب اشتهر بین الاصحاب بل کاد أن یکون إجماعاً که مکلف یا باید مجتهد باشد یا مقلّد باشد یا محطاط، یعنی می‌تواند تقلید نکند یا اگر قوه‌ی استنباط دارد استنباط نکند چکار کند؟ احتیاط کند می‌گوید من نمی‌دانم این واجب است یا واجب نیست خب می‌آورم وقتی می‌دانم حرام نیست عدم حرمتش را عالم بودم می‌آورم خب خیلی از افراد هستند که قوه‌ی اجتهاد هم دارند اما در مقام عمل برنیامده‌اند استنباط بکنند، خب توی مسائل احتیاط می‌کنند حالا این فلان مسافت را رفتن، ملقّق بین مثلاً ذهابش سه فرسخ باشد ایابش پنج فرسخ باشد، نماز قصر است یا نه؟ حالا به جای این که حالا برود زحمت بکشد جمع می‌خواند روزه اگر فلان‌طور شد چه‌طور است؟ خب می‌گیریم بعدش هم قضا می‌کنیم و خیلی چیزها، نمی‌دانم در باب خمس؛ هبه خمس دارد یا ندارد؟ خب می‌دهیم حالا می‌خواهد برود استنباط بکند، نه. واجب است؟ گفتند آقایان، مقلّد هم همین‌جور است حالا به جای این که بخواهد تقلید از شخص خاصی بکنی می‌گوید هر چه مراجع هستند گفتم رساله‌ها را نگاه می‌کنم احوط آن را انجام می‌دهم دیگر بالاتر از این که نیست. اگر احتیاط را بلد باشد معمول فقها فرمودند چه هست؟ ... بله یک اختلافی وجود دارد اختلافات نادری وجود دارد مثلاً آقای نائینی می‌فرمایند که در جایی که تکرار بخواهد بکند عمل را و عبادی باشد و مستلزم تکرار عمل باشد و می‌تواند اجتهاداً أو تقلیداً امتثال تفصیلی بکند این‌جا ایشان می‌فرمایند احتیاط جایز نیست. حالا این یک قول نادری هست باز جواب دادند از فرمایش ایشان، که این استهزاء به مولاست مثلاً، از این باب می‌گوید

خب این چه استهزائی به مولاست؟ این استهزاء به مولا نیست حالا ایشان نادراً بعضی عرض کردم فلذا عرض کردم کاد آن یکنون اجماعاً، بنابراین با این ما چه کنیم؟ جمع بین این که از آن طرف می‌گویید تسلیم واجب است اعتقادش به این‌ها لازم است و آن، حالا این‌جا می‌گوید من نمی‌دانم امر به معروف و نهی از منکر واجب است یا واجب نیست من این را نمی‌دانم واجب است ولی انجام می‌دهم اگر این شرایط بود انجام می‌دهم حالا می‌خواهد واجب باشد می‌خواهد نباشد مستحب که حتماً هست کار خوبی که هست حالا اعتقاد به وجوب پیدا نمی‌کند این جمع بین این روایات و این چه می‌شود؟ ممکن است از این شبهه این‌جور تخلّص کنیم بگوییم تسلیم نسبت به عنوان اجمالی ما جاء به النبی نسبت به آن واجب مطلق است.

س: ...

ج: می‌توانید از کنار دستی‌تان بپرسید.

س: ...

ج: اشکال این بود که مگر نگفتند احتیاط کفایت می‌کند؟ لا اجتهاد لا تقلید، خب اجتهاد که نکردی نمی‌دانی واجب است یا واجب نیست حرام است یا حرام نیست تقلید هم که نکردی نمی‌توانی بگویی واجب هست یا واجب نیست و حرام است یا حرام نیست، لازم نیست بنابراین می‌توانی احتیاط بکنی و احتیاط هم که کردی ناجی هستی و حال این که در اثر احتیاط کردن دیگر نمی‌توانی اعتقاد به وجوب یا اعتقاد به حرمت داشته باشید خب اگر این روایات و یا روایات قبل بخواهد دلالت بکند بر این که یکی از وظایف ما وجوب اعتقاد به واجب‌ها و اعتقاد به محرم‌هاست این با این منافات دارد دیگر. این با این چیزی که کاد آن یکنون اجماعاً نمی‌سازد پس بنابراین آیا آن فقهای بزرگ این مشهور فقها که در همه‌ی رساله‌های عملیه معمولاً نوشتند چه استدلالی و چه غیر استدلالی که احد امور ثلاثه کفایت می‌کند با این مطلب چه‌جور جور در می‌آید؟ با این روایات اگر ما آن‌جور باشد چه‌جور جور در می‌آید؟ یا با فتوای خودشان، اگر علامه در مختلف می‌فرماید باید اعتقاد داشته باشد به وجوب آن واجب یا حرمت آن حرام این با آن حرف چه‌جور جور در می‌آید؟ و هکذا.

جواب از این سخن را ممکن است که این‌جور بدهیم بگوییم که آن آقایان جمع را این‌جوری شاید کردند که نسبت به عنوان اجمالی ما جاء به النبی صلی الله علیه و آله و سلم یا ما ورد عن الائمة علیهم السلام نسبت به این عنوان وجوبش مطلق است و این احتیاجی به تعلّم و این‌ها ندارد منافاتی با احتیاط هم ندارد اما نسبت به وجوب به عناوین تفصیلیه نسبت به آن واجب مشروط است اگر اطلاع پیدا کردی برای این که فلان چیز واجب است یا حرام است آن وقت باید اعتقاد هم داشته باشی تسلیم قلبی هم داشته باشیم بنابراین خب آن چون واجب مشروط است اگر علم پیدا کردی واجب مشروط که لازم نیست ما بیاییم شرطش را ایجاد بکنیم در واجب مشروط ایجاد شرط لازم نیست بنابراین اجتهاد نمی‌کند تقلید هم نمی‌کند قهراً شرط آن تسلیم تفصیلی پیدا نمی‌شود، شرط وجوبش، اما تسلیم به عنوان به ما جاء به النبی أو الائمة علیهم السلام و صلی الله علیه و آله و سلم این که ... پس منافاتی ندارد.

مسئله‌ی دومی که این‌جا وجود دارد این هست که معمول اجتهادها و همه‌ی تقلیدها به علم، به وجوب یا حرمت منتهی نمی‌شود بلکه آن‌چه که در نهایت امر و غایت الامر است

اقامه‌ی حجت است و این که اگر در واقع باشد منجز است اما ما علم به وجوب و حرمت در غیر ضروریات یا نادری از احکام که ادله‌ی قاطعه داشته باشد که سنداً و دلالتاً اگر مستند نصوص است سنداً و دلالتاً قطعی باشد اطمینان‌آور باشد و یا حالا مدرکش بالاخره یک امری باشد که یک اجماع مسلّمی، تسالم مسلّمی، این‌ها که این هم واقعاً حالا خیلی زیاد نیستند خب در غیر این‌ها ما کجا علم داریم؟ این رساله‌ی عملیه را ما وقتی نگاه می‌کنیم عروه را نگاه کنید من اوله الی آخره، کجا می‌توانیم دست بگذاریم بگوییم به حضرت عباس حکم خدا همین است نه مرجع تقلید، همان که فتوا داده می‌تواند بگوید به حضرت عباس حکم خدای متعال همین است فضلاً عن المقلّد، بله مرجع تقلید می‌گوید چی؟ می‌گوید این‌ها حجت بر آن هست، منتها حجت هر جایی از آن با جای دیگرش ممکن است متفاوت باشد و مقلّد به قول صاحب معالم به یک حجت واحد همه را می‌گوید، می‌گوید «هذا ما افتی به المفتی و کلّ ما افتی به المفتی فهو حجة الله علیه فهذا حجة» همه‌جا دلیلش امر واحد است، مجتهد نه، یک‌جا آن روایت است یک‌جا آن آیه است یک‌جا آن چه هست یک‌جا آن چه هست حجت‌های او فرق می‌کند.

بنابراین با توجه به این که معمولاً در این موارد ما علم پیدا نمی‌توانیم بکنیم و از آن طرف تقدّم من الامام قدس سره که فرمود التزام، تسلیم قلبی، التزام قلبی، اعتقاد قلبی بلامبدأ محال است در نفس محقق بشود. ایشان دو تا مطلب فرمود؛ فرمود التزام قلبی و قهراً اعتقاد و تسلیم و این‌ها در قلب بلا حصول مبدأ آن محال است که ما این مطلب را پذیرفتیم، یک مطلب دیگر هم فرمودند، فرمودند وقتی آن مبادی حاصل شد دیگر محال است التزام نیاید این محل اختلاف بود.

س: ...

ج: طئی که پشتوانه‌ی علمی دارد که علم نمی‌شود که، نتیجه تابع اخصّ مقدمات است.

س: ...

ج: داده باشد، ولی تسلیم دائر مدار این حرف‌ها نیست حالا توضیح می‌دهم.

پس بنابراین شما علم نمی‌توانید پیدا بکنید، پس مبدأ تسلیم برای شما حاصل نمی‌شود بله یک چیزی این‌جا داریم و آن این هست که نسبت به اقامه‌ی حجت بر این علم باشد چون هر ما بالعرضی باید منتهی به ما بالذات بشود. پس من نمی‌توانم تسلیم بشوم ملتزم بشوم بر این که این‌جا سجده‌ی سهو واجب است به وجوب سجده‌ی سهو نمی‌توانم ملتزم باشم. به وجوب این که «اذا شککت بین الثلاث و الاربع فابن علی الاربع» نمی‌توانم ملتزم باشم زور که نیست، قطع تا مبادی در آن حاصل نشود نمی‌تواند التزام بیاورد، این یک امر تکوینی است. بله می‌توانم به چی ملتزم بشوم؟ به این که این علیه الحجة است پس بر وجوب نه، بنابراین اگر ما می‌خواهیم بگوییم باید این‌جوری بگوییم آقایان باید بفرمایند که مرتبه‌ی اولی حالا یا هر چه، باید اعتقاد قلبی داشته باشی به این که آن امری که آن شخص تارک اوست واجب است یا امری که او فاعل اوست حرام است، این فقط در ضروریات است که برای شخص ضروریاتش مسلم شده باشد و این‌ها ممکن است اما در غالب احکام بلکه برای مقلّد الا خیلی نادر نادر چنین چیزی میسور نیست، نمی‌تواند ملتزم باشد علم ندارد، بله می‌تواند ملتزم بشود به چی؟ می‌تواند ملتزم بشود با این که این ما قام علیه الحجة است چون که این ما قام علیه الحجة، این قطعی است. مجتهد اگر هست تا یقین نکند به این که حجتی بر یک مطلبی است که نمی‌تواند بگوید، مقلّد هم تا یقین

نکند که قول این مجتهد برای او حجت است نمی‌تواند بگوید. بنابراین باید ما آن وقت این‌جوری بگوییم، بگوییم اعتقاد به احد الامرین لازم است. اگر آن عنوان تفصیلی وجوب یا حرمت ثابت شد یا حتی دیگر این فقط مال وجوب و حرکت هم نیست این ادله‌ی تسلیم، احکام خمس را می‌گیرد همان‌طور که غیر آن‌ها را هم می‌گیرد باید نسبت به او تسلیم شد اگر واجب مشروط است، اگر برای شما علم پیدا شد به آن عنوان که این نادر است و اگر این نشد بر آن چی؟ بر آن حجت، حالا آن حجت تارّه ما جاء به النبی است، ما جعله الله تعالی هست؛ مشمول این روایت است اما اگر حجت است نه، امر عقلی است.

س: ...

ج: نه بناء عقلاء تا امضاء شارع نخورد.... بناء عقلاء در اثر عدم ردع شارع یا امضاء شارع کشف می‌کند که شارع حکمش این است یعنی طریق ما است. جاهایی هم که بنای عقلاء هست آیا نتیجه‌ی بنای عقلاء به ضمیمه‌ی عدم ردع موجب علم به حکم می‌شود؟ یا موجب قطع به حکم می‌شود؟ این مبانی‌اش مختلف است. بعضی براهین حجیت بناء عقلاء موجب این می‌شود که این‌ها علم پیدا می‌کنند ولی آن مبانی معمولاً اشکال دارد، بهترین دلیل برای حجیت بناء عقلاء ظهور حال شارع است که شارع وقتی فی مرآ و منظره عقلا یک کاری می‌کنند که این را قبول ندارد، اگر سکوت کند مردم می‌گویند که چی؟ معلوم می‌شود که قبول دارد و الا خبر ردع می‌کرد می‌گفت نکنید در صورتی که تقیه‌ای چیزی نباشد، ظهور حالش این هست، این یک ظهور حال است قطع باز نمی‌آورد شاید یک مصلحتی باشد یک چیزی باشد که نفرموده ولی ظهورش این هست که، مثل این که مرجع تقلید توی یک مجلسی نشسته یک آقای مسئله‌گویی بالای منبر می‌گوید فتوای آقا این هست که در این صورت مثلاً سجده‌ی سهو واجب است این هم هیچ نمی‌گوید با این که دارد گوش می‌کند یک وقت با یکی دارد حرف می‌زند حواسش نیست آن چه می‌گوید نه، دارد ایشان هم گوش می‌کند هیچ چیزی نمی‌گوید خب همه می‌گویند آقا نشسته بود حرفی نزد معلوم می‌شود قبول دارد، حالا شارع هم اگر فی مرآ و منظره عقلاء یک کاری می‌کنند مثلاً به خبر ثقه عمل می‌کنند حتی در شرعیات، هیچ چیزی نمی‌گوید خب معلوم می‌شود که قبول دارد و الا خبر باید ردع می‌کرد ظهور حال است پس آن‌جا هم ما یقین پیدا نمی‌کنیم بله اگر کسی به برهان نقض قرض به برهان وجوب امر به معروف و نهی از منکر و امثال این‌ها، هیجده تا تقریباً دلیل آنجا برای حجیت بناء عقلاء اقامه شده بعضی‌های آن اگر تمام باشد افاده‌ی علم می‌کند ولی آن‌ها معمولاً ناتمام است آن استدلال‌ها، آن دلیل محکمش همین چه هست؟ همین ظهور حال شارع است خیلی خب پس بنابراین نسبت به آن عناوین تفصیلیه به نحو واجب مشروط اگر برای کسی پیدا شد، علم به آن پیدا شد که نادر است باید تسلیم بشود اما نسبت به این که قام علیه الحجة، این باید یقین داشته باشد، این ما قام علیه الحجة. اگر امر شرعی باشد پس داخل ما جاء به النبی صلی الله علیه و آله و سلم و ما ورد عنهم علیهم السلام می‌شود این هم باید اعتقاد داشته باشیم و تسلیم باشیم اما اگر این‌جوری نبود و چی بود؟ و آن امر عقلی خودش بود؛ آن‌جا دیگر ما جاء عنهم نیست مگر قاعده‌ی ملازمه را کسی قبول داشته باشد و به قاعده‌ی ملازمه یقین پیدا بکند که پس این را هم شارع می‌فرماید و مورد، مورد قاعده‌ی ملازمه باشد یعنی در سلسله‌ی علل و معالیل باشد خب بله آن هم باز به خاطر این که حکم شرع روشن می‌شود باید التزام بدهد.

بنابراین لایبعد که بگوییم این اعتقاد و تسلیم و التزام به احکام شرعیه واجب، نسبت به عنوان کلی ما جاء به النبی صلی الله علیه و آله و سلم و ما جاء به الشارع بالاخره، نسبت

به این عنوان اجمالی، واجب مطلق است. نسبت به عناوین تفصیلیه، نسبت به آن‌ها هم چه هست؟ واجب مشروط است. آن هم در صورتی که علم پیدا بکند، مجرد اقامه‌ی دلیل بر او، این موجب وجوب نمی‌شود چون مالا‌یطاق است، امکان ندارد تا کسی علم پیدا نکند نمی‌تواند تسلیم بشود، پس بنابراین معظم آن‌چه که در رساله‌ی عملیه است این‌ها به این عناوین تفصیلیه‌اش نمی‌توانیم ملتزم بشویم وجوب اعتقاد و التزام دارد عمل چرا، ولی وجوب اعتقاد و التزام ندارد نسبت به حجیت آن‌ها، آن بخش‌هایی که حجیت آن به شرع برمی‌گردد چون آن معلوم به تفصیل است، قابل التزام به علم داریم به آن، باید التزام داشته باشیم آن‌چه که به شرع بر نمی‌گردد آن قسمت چه‌طور است؟ می‌گوید نه وجوب التزام ندارد. هذا ما عندنا در این مسئله باید خیلی هم گذشته حواس‌مان نبود ان شاء الله تفصیل‌های بعدی را باید وارد بشویم که حالا رضاء چی؟ کراهت چی؟

و صلی الله علی محمد و آل محمد.